

متن پرسش

سلام استاد: اینا چیزهای هستن که در این مدت یاد گرفتم آیا درست هستن. خدایی که می‌پرستم و شناختم فقط هست. وجوده. نه شکلی داره و نه رنگی. خدا یک حضور داره و یک ظهور، حضورش همه جا هست و ظهورش در تمام مخلوقات. من فقط هستم و هستی من از هستی خداست. روحم در همه جای بدنم هست، چشم، گوش، دست، پا یک جا نیست ولی تماما همه جا هست. جسمم فقط مرکبی برای روح هست. حرف می‌زنم می‌خندم گریه می‌کنم غمگینم. همه نشانه وجود روح هستن. عالم، آدم، طبیب، گل، زمین، آسمان، خورشید، ستاره، دانشمند، همه و همه خدا نیستن اما نشانه وجود خداوند هستن. وقتی خدا گفت که روحی منظور این نیست که از روح خودش دمید. وقتی من میگم موبایلم. یا خودکارم یا خونم. اینا جزیی از من نیستن ولی متعلق به من هستن. مثل خانه خدا که متعلق به خداست ولی از وجود خدا نیست. هرچی در جهان هست و هر کار و حرکتی همه از خداست. اینا تمام علمی هست که در این چند ساله فهمیدم و بهش رسیدم. آخرش به این رسیدم که هیچی نیستم و هر چی هست از وجود اوست او هست که همه چی هست. هدف فقط بندگی و شناخت اوست و بسوی او حرکت کردن. خیلی وقتها وقتی فکر می‌کنم که چند سال گذشته و انگار همین چند ساعت بوده. یاد آیه می‌افتم که وقتی می‌میرم ازم می‌پرسن چند سال زندگی کردی میگم نصف روز یا یک روز واقعا بهش رسیدم. دنیا واقعا محل گذر هست و هیچ چیز موندنی نیست. رو خودم کار کردم خیلی از گناهان رو کنار گذاشتم، نمازم اول وقت شده و روزه هام رو کامل گرفتم، غیبت و تهمت و ربا، دروغ، قسم نخوردن، مهربان بودن، احترام گذاشتن رو همه اینا کارها کردم. فهمیدم زندگیم بی هدف و پوچ نیست. فهمیدم ایمان یعنی باور تمام چیزهایی که در قران و کلام امامان هست وقتی زبانم میگه لا اله الا الله باور کنم که فقط لا اله الا الله هست. فهمیدم چرا امامان از جهنم گذشتن در حالی که آتش جهنم خاموش بود. چون وابسته این دنیا نشدن و ما که وابسته این دنیا هستیم در رنج و عذابیم. هر کی وابسته چیزی هست و این یعنی جهنم چون میترسه از دستش بده. حتی فهمیدم که الله جامع تمام اسمها هست یعنی چه. با مثال ساده پیداش کردم. من نگار هستم. خواهر هستم، دختر هستم، مادر هستم، همسر هستم، عمه هستم، خاله هستم، زن دایی هستم، دوست هستم، همسایه هستم، همکار هستم، زن برادر هستم، معلم هستم، مداح هستم، طلبه هستم، محصل هستم، و هر کدوم از این اسمها در جای بخصوص خودش بکار می‌روند ولی در جمع همون نگار هستم. تمام اسماء خداوند هرکدوم در جای خودش بکار می‌روند: رحمان، رحیم، رازق، کریم، مالک، بخشنده، عالم، طبیب، حی، ظاهر، باطن، متین و همه و همه در واقع همون الله هستن.

استاد عزیز گاهی روحم خسته حس می‌کنم نیاز به آرامش دارم آرامشی که نمیتونم توصیف کنم. گاهی خدا رو می‌بینم و لذت می‌برم ولی در هیاهوی زندگی و رفتن در کثرتها گم میشم. گاهی در وحدت هستم و گاهی در کثرت حس می‌کنم همه درسها برام حجاب هستن واقعا سردرگم هستم همه چی میدونم ولی هیچی نمیدونم. آگاهی دارم ولی هیچی بلد نیستم، هیچ. گاهی بفکر میرم و انگار وارد دنیای تفکر میشم ولی فقط لحظه ایی هست بعد میشنیم فکر می‌کنم که به چی وابسته هستم که نمیتونم آزاد باشم ولی پیداش نمی‌کنم. حتی گاهی دعا هم نمی‌کنم برای کسی فقط میگم عاقبت بخیر بشی یا هرچی خدا بخواد. چون میگم شاید دعای من باعث بشه خودش بدرک اون چیز نرسه. آدمهای اطرافم گاهی وقتها درکم نمیکنن و نمیدونن چی میگم واقعا دوست دارم رها بشم اما نمیدونم چطوری. اصلا نمیتونم به کسی چیزی منتقل کنم حتی حالا که خیلی چیزها در ذهنم هست اما. واقعا گفتنش سخت هست. حتی فهمیدم بهشت و جهنم همین حالا نقد هست و گاهی حس می‌کنم روی پل صراط راه میرم مخصوصا وقتی میخوام کاری بکنم. چند سال پیش اشتباهی مرتکب شدم توبه کردم. ولی نمیتونم برم از طرف طلب بخشش کنم. با اینکه چند ساله میدونم اشتباه کردم و اون هم میدونه اما حاصر نیست منو ببخشه. با اینکه چند ساله ولی وقتی از اون طرف خبری بشه یا قراره ببینمش، زجر می‌کشم. چند روز پیش اینقد حالم بد شد که گرمای آتش گناهم و برزخ بودنم رو حس می‌کردم آنقدر گریه و زاری کردم، ناله کردم و از خدا کمک کردم کاری کنه اون طرف منو حلال کنه. شرایطی پیش اومد رفتم خونش ولی هیچ حرفی نزدم فقط بهم نگاه می‌کرد، اما بعدش کمی آرام بودم. واقعا بهشت و جهنم اینجاست. فهمیدم وقتی که از خواب غفلت بیدار می‌شم. یعنی برگشتم به معاد هست وقتی اینجا از فرصت استفاده کنم جبران کنم. و یا برعکس اگه در کثرت ها بمونم. و رو خودم کار نکنم و بیدار نشوم موقع مرگ نهایی قبرم. یا بهشت است یا برزخ. واقعا نمیدونم. اخرش می‌رسم به این که هیچی نیستم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. آری! ما هیچ چیز نیستیم جز فقری که اِلی الله است و سرمایه‌ی ما انسان‌ها چنین فقری است که در دل آن انسان، خدا دارد و این سرمایه‌ی بزرگی است. ۲. از این نوع قبض و بسط‌ها نباید نگران بود. با شهداء مرتبط باشید، چه با مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ی آن‌ها و چه با حضور در مزارشان. حضور خدا را در مقاومت اسراء می‌توان احساس کرد. کتاب‌های «من زنده‌ام» و «سرباز کوچک روح الله» آینه‌ی چنین حضوری از حضرت ربّ العالمین است. موفق باشید.